

رودخانه‌ی واژگون



نویسنده: ژان کلود مورلوات

مترجم: نوید اعطار شرقی

سرآغاز

داستان پیش رو به زمانی برمی گردد که بشر هنوز وسایل راحتی مدرن را ابداع نکرده بود و از رفاه امروزی برخوردار نبود؛ نه مسابقات تلویزیونی وجود داشت، نه اتومبیل هایی با کیسه های هوا و نه فروشگاه های زنجیره ای. حتی تلفن همراه، در آن زمان هنوز ناشناخته بود. در عوض، مثل همیشه، پس از بارش باران، رنگین کمان بود و همچنین مربای زرد آلو با دانه های بادام، و گاه گاهی آب تنی های نیمه شب؛ و همه ی چیزهایی از این قبیل که حتی در این روزگار هم مورد علاقه ی ما هستند. افسوس که غم عشق و تب یونجه هم وجود داشت، که هنوز درمان مؤثری برای آن ها پیدا نشده است.

خلاصه ... روزی بود، روزگاری بود.